گفت‌وگوی «جوان» با پدر و همسر شهید سیدجلال توسلمند از شهدای هوافضای سپاه در جنگ تحمیلی رمضان

عاشق نبرد با صهیونیست‌ها بود

علیرضا محمدی

مهندس شهید سیدجلال توسلمند از نیروهای نخبه هوافضای سپاه بود که سال ۱۳۶۱ در شهر سوق استان کهگیلویه و بویراحمد به دنیا آمد و ۴۳ سال بعد در مصاف با امریکا و رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. سیدجلال در یک خانواده مذهبی، با پدری که به‌عنوان بسیجی در جبهه فاو حضور یافته بود، رشد کرد و سال‌ها بعد خودش نیز رخت پاسداری به تن کرد. او که به گفته همسرش بسیار صبور، منظم و خوش‌اخلاق بود، در مواجهه با سختی‌های زندگی و کار بسیار با حوصله برخورد می‌کرد و اخلاق حسنه‌اش باعث جذب دیگران می‌شد. شهید توسلمند را باید نمونه‌ای از یک رزمنده مکتبی بدانیم که اعتقاد به خدمت حداکثری داشت و نهایتاً هم مزد سال‌ها خدمت خالصانه‌اش را با شهادت گرفت و عاقبت‌به‌خیر شد. گفت‌وگوی «جوان» با سیدحسین توسلمند، پدر، و سیده نرگس تقوی‌مقدم، همسر شهید، را پیش رو دارید.

شهید توسلمند و پسرش محمد بر مزار شهید مدافع حرم جواد محمدی

پدر شهید

خود شما در دوران دفاع مقدس به جبهه‌های جنگ رفته بودید؟

خدا توفیق داده بود که من در سال‌های جنگ چند بار به جبهه اعزام شوم. آن زمان معلم مقطع راهنمایی بودم و سال‌ها در آموزش‌وپرورش خدمت کردم. منتها وقتی جنگ شروع شد، مثل خیلی از مردم کشورمان احساس دین کردم تا به جبهه بروم و مقطعی در خط پدافندی فاو حضور داشتم.

سیدجلال هم متولد سال‌های جنگ بودند؟

بله، ایشان متولد سال ۱۳۶۱ در شهر سوق از استان کهگیلویه و بویراحمد بود. سیدجلال از کودکی هوش بالایی داشت و از همان مقطع ابتدایی در مدارس شهرستانی و استانی به‌عنوان یک دانش‌آموز نمونه شناخته شده بود. در مقطع دبیرستان هم رشته ریاضی فیزیک می‌خواند و جزو دانش‌آموزان برتر این رشته بود. پسرم سال ۱۳۸۰ در رشته مهندسی برق الکترونیک وارد دانشگاه امام‌حسین علیه‌السلام تهران شد. نبوغ فکری‌اش در دانشگاه و حل مسائل ریاضی باعث شده بود تا اساتیدش از نبوغش متعجب شوند، تا جایی که بعد از گرفتن مهندسی برق با کسب درجه برتر، بلافاصله وارد مقطع فوق‌لیسانس رشته برق دانشگاه شد و این مقطع را هم با موفقیت به پایان رساند.

از همان زمان وارد سپاه شدند؟

بله، شهید درسش را در دانشگاه امام‌حسین(ع) خواند و همان جا هم جذب سپاه شد. خودش علاقه به لباس پاسداری داشت. چند سالی را که درس می‌خواند در تهران بود و بعد به اصفهان منتقل شد و از آن زمان به بعد محل کارش آنجا بود تا هنگام شهادتش. یک نکته در خصوص زندگی جهادی شهید توسلمند و کارهای جهادی ایشان باید عرض کنم؛ پسرم به دروس دانشگاهی بسنده نمی‌کرد و دوره‌های تکمیلی مرتبط با شغلش را که در هوافضا بود در خارج از کشور گذراند. به این ترتیب خودش را آماده کرده بود تا در سطح بالایی به خدمت بپردازد و کارهایش را به نحو احسن انجام دهد.

از کودکی‌های آقا جلال بگویید. چطور بچه‌ای برای شما بود؟

شهید از همان دوران کودکی بسیار فهیم، صبور و با منطق بود. اخلاق و سیره وجودی‌اش بین همکاران و مردم محله‌مان زبان‌زد بود. یک فرد مذهبی و در عین حال علمی و باسواد بود. با توجه به آموزه‌های دینی، سعی در بیدار کردن ذهن‌های خفته داشت. خیلی هم خوش‌اخلاق بود و از زبان خوش برای جذب دیگران استفاده می‌کرد. اگر بخواهم از ویژگی‌های اخلاقی شهید بگویم، ایثار و ازخودگذشتگی در اخلاق و مرام ایشان بسیار نمود داشت. برای کمک به مستمندان و افراد بی‌بضاعت و حل مشکلات دیگران دریغ نمی‌کرد. قبلاً عرض کردم که در میان خانواده و اقوام و آشناها یک چهره محبوب بود، چرا که با هر کسی به زبان خودش حرف می‌زد و گرم می‌گرفت. با بچه‌ها عین خودشان، با نوجوان‌ها و جوان‌ها مثل خودشان و همین‌طور با هر کسی در هر مقطع سنی بلد بود چطور صحبت کند.

> پدر شهید: سیدجلال در طول عمر ۴۳ ساله‌اش حتی یک‌بار با من و مادرش تندی نکرد. هر وقت از اصفهان برمی‌گشت، اولین کارش این بود که به من و مادرش سر می‌زد و چون یک جوان باسواد و مؤمن بود، بیشتر در صحبت‌های‌مان با هم در خصوص مسائل مختلف بحث و تبادل نظر می‌کردیم

شهید توسلمند سال‌ها در سپاه خدمت کرده بود. نظر این شهید در مورد دفاع از وطن چه بود؟

در واقع حس میهن‌دوستی و خدمت کردن به مردم و کشورمان بر پایه فرامین حضرت آقا یکی از ویژگی‌های شهید است که به خاطر قرب‌الی‌الله و پیروزی جبهه حق بر کفر، وظایفش را به‌عنوان یک پاسدار انجام می‌داد. سیدجلال نسبت به حق‌الناس خیلی حساس بود. از دروغ و حسادت شدیداً پرهیز می‌کرد. شهید در زندگی حدوداً چهل‌وسه‌ساله خود به‌رغم خدماتی که داشت، گمنام بود. مصداق عینی «فاستبقوا الخیرات» بود. سعی می‌کرد در خفا و پنهانی به مستمندان کمک کند. در انجام واجبات، احکام شرعی، پرداختن خمس و زکات و... بسیار حساس بود. در بعد علمی و پیوند او با مذهب بر اساس تفکر ولایی سعی وافری داشت. در برخوردهای اجتماعی اگر کسی لحظه‌ای با او سلامی داشت، جذب اخلاقش می‌شد و با شهید گرم می‌گرفت. شهید توسلمند بسیار به سرور و سالار شهیدان آقا امام‌حسین(ع) علاقه داشت و بارها در سفرهای اربعین حضور پیدا کرده بود. نهایتاً هم امام‌حسین(ع) او را پذیرفت و نامش را در قافله شهدا به ثبت رساند.

سیدجلال چند فرزند داشت؟

خدا به پسرم و همسرش دو فرزند داده است. محمد هفت‌ساله و مهدی یک‌ونیم‌ساله که یادگارهای شهید هستند

خود شما غیر از آقا جلال چند فرزند دارید؟

غیر از ایشان دو پسر و سه دختر دارم که آقا جلال فرزند ارشد خانواده بود.

آخرین دیدارتان با شهید چه زمانی بود؟

چون محل کار ایشان در اصفهان بود، تقریباً قبل از ۲۲ بهمن سال پیش بود. حالا زمان دقیقش را یادم نیست. به نظرم آذرماه بود که پیش ما آمد و دیداری داشتیم. بعد از جنگ تحمیلی ۱۲ روزه، سرش شلوغ‌تر شده بود و زیاد نمی‌توانست بیاید. گاهی تلفنی با هم در ارتباط بودیم. روز شهادت پسرم هم من در قم بودم. قرار گذاشته بودیم عید که شد با هم برگردیم سوق. صبح روز ۹ اسفندماه که دشمن به کشورمان حمله کرد، چون به دلیل حساسیت‌های شغلی آقا جلال نمی‌توانستم با ایشان تماس بگیرم، خبری از حال پسرم نداشتم. همان روز ۹ اسفندماه و حوالی افطار، محل کار ایشان بمباران می‌شود و پسرم به شهادت می‌رسد. آقا جلال دومین شهید جنگ تحمیلی رمضان در استان‌مان بود. اولین شهید یک خانمی هستند که در میناب حضور داشتند و در بمباران ساعت اول جنگ به شهادت می‌رسند. چند ساعت بعد هم پسرم در اصفهان شهید می‌شود و دومین شهید استان نام می‌گیرد. در همان قم بودم که با من تماس گرفتند و خبر دادند که این اتفاق برای سیدجلال افتاده و پسرم به شهادت رسیده است.

به‌عنوان آخرین سؤال، رفتار شهید با شما و مادرشان چطور بود؟

به جرئت می‌توانم بگویم در طول عمر ۴۳ ساله‌اش حتی یک‌بار به تندی با ما حرف نزد یا از او در مواجهه با خودمان اخم و بدخلقی ندیدیم. هر وقت از اصفهان برمی‌گشت، اولین کارش این بود که به من و مادرش سر می‌زد و چون یک جوان با سواد و مؤمن بود، بیشتر در صحبت‌های‌مان با هم در خصوص مسائل مختلف بحث و تبادل نظر می‌کردیم.

شهید سیدجلال توسلمند و دو فرزندش (محمد و مهدی)

همسر شهید

آشنایی شما با شهید توسلمند از چه طریقی بود؟ بعد از ازدواج، ایشان را چطور آدمی شناختید؟

آقا جلال پسرخاله‌ام بودند. خانواده‌های‌مان از قبل همدیگر را به خوبی می‌شناختند. وصلت ما یک ازدواج سنتی بود. به خاطر شناختی که از هم داشتیم، این وصلت خیلی زود سر گرفت و با هم زیر یک سقف رفتیم. بعد از ازدواج، بالطبع شناخت من از شهید توسلمند کامل‌تر شد. من جاهای مختلف که در مورد همسرم صحبت کردم، گفتم که به قول سید، شهادت مزد ویژگی‌های خاص انسان است. ولی الان که ویژگی‌های ایشان را بررسی می‌کنم، واقعاً نمی‌دانم شهادت آقا جلال مزد کدام ویژگی‌شان بود. آن‌قدر که ویژگی‌های خوب‌شان زیاد است، از صبر و تحمل تا گشاده‌رویی، نظم، تعبد، اخلاص و... من بعضی جاها گفتم ما پانزده سال با هم زندگی کردیم، اما ایشان حتی یک روز بدون لبخند وارد خانه نشدند. همیشه سرشار از انرژی مثبت بودند. با اینکه دردهای جسمی مثل میگرن، دیسک کمر داشتند، اما این مشکلات باعث نمی‌شد که خوش‌رویی‌شان را از دست بدهند. دردهای‌شان را در خودشان تحمل می‌کردند و به کسی بروز نمی‌دادند. من هرچه از صبر ایشان بگویم کم گفتم. به‌عنوان مثال عرض می‌کنم که شهید توسلمند در رانندگی آن‌قدر صبور بود که در طی این پانزده سال حتی یک‌بار ندیدم به کسی بوق بزند. اصلاً از بوق ماشین استفاده نمی‌کرد. شاید وقتی برای معاینه فنی خودرو می‌رفت، آنجا چک می‌کردند ببینند آیا بوق ماشین سالم است یا نه. آن‌قدر در رانندگی صبور بود و اصلاً عصبانی نمی‌شد که بخواهد برای کسی بوق بزند. در کارهایش خیلی هم نظم داشت. در واقع صبر و نظم را درهم آمیخته بود.

این صبوری و نظم چه رنگی به زندگی شهید توسلمند بخشیده بود؟

نظم ایشان در سراسر زندگی‌اش مشهود بود، طوری که تمام فایل‌های شخصی‌اش در رایانه را کاملاً دسته‌بندی و پوشه‌بندی کرده بود. مثلاً فیلم‌های ایرانی و خارجی را جداگانه تقسیم کرده بود یا سخنرانی‌های حضرت آقا را جداگانه در یک پوشه با موضوعات خاص تقسیم‌بندی کرده بود. ایشان آن‌قدر نظم در کارهایش داشت که حتی عطرهایی که استفاده می‌کرد را هم به صورت عطر خوب، متوسط، عالی و... دسته‌بندی کرده و برای هر جایی که می‌رفت عطر خاصی می‌زد. مثلاً عطر خاص محل کار، خانه و... هر کدام طبق نظم خاصی تقسیم‌بندی شده بودند. این نظم نیاز به صبر و حوصله داشت که شهید را باید به واقع یک آدم صبور، خوش‌اخلاق و بسیار متین بدانیم. با توجه به اینکه ایشان خیلی هم اهل رعایت حق‌الناس بود، زمانی که مسئولیت‌هایی در امور انسانی برعهده گرفت، خیلی وقت می‌گذاشت تا مبادا در حق و حقوق نیروها ذره‌ای ناحقی صورت گیرد. به این موضوع خیلی حساس بود و تمام سعیش را می‌کرد که حقی از کسی ضایع نشود.

زمانی که با ایشان ازدواج کردید، وارد سپاه شده بودند؟

بله، شهید توسلمند یک سال قبل از عقد ما به اصفهان رفته بودند و بعد که ازدواج کردیم، زندگی‌مان را در اصفهان آغاز کردیم. اوایل گاهی مأموریت‌هایی می‌رفتند. بعدها که در امور انسانی مشغول شدند، مأموریت‌هایش کمتر شده بود. ولی به‌هرحال مشغله خودشان را داشتند و کارشان گاهی زیاد طول می‌کشید. خصوصاً بعد از شروع جنگ ۱۲ روزه، این مشغله‌ها بیشتر شد. اما همیشه سعی می‌کرد برای من و بچه‌ها وقت بگذارد تا کمبودی احساس نکنیم.

حسن خلقی که برای شهید توسلمند گفتید، در محیط کارشان هم دیده می‌شد؟

بله، اتفاقاً خیلی از همکارانش بعد از شهادت ایشان از خوش‌خلقی شهید تعریف کردند. ایشان سنگ صبور نیروها بود و حتی در مسائل شخصی مثل ازدواج یا مواردی از این دست از سیدجلال کمک و راهنمایی می‌گرفتند. خود شهید تعریف می‌کرد که یکی از سربازها می‌خواست از ایران برود. آن‌قدر با او صحبت کردم تا از این تصمیم منصرف شد. من یک‌بار به همسرم گفتم این صحبت‌هایی که با دوستان و همکارانت می‌کنی و راهنمایی یا مشاوره‌هایی که می‌دهی، در زمان کاری شما اشکال شرعی ندارد؟ در پاسخ گفت که حواسم هست و شما نگران نباشید. بعد از شهادت که دفتر ایشان را بررسی کردیم، دیدیم تمام ساعت‌ها یا دقایقی که صرف امور دیگر شده بود را در دفترش یادداشت کرده است. مثلاً نوشته بود امروز تلفنی به فلانی مشاوره دادم، این مدت طول کشید و زمان آن را یادداشت کرده بود. شهید آخر ماه همه این ساعات را جمع می‌زد و از اضافه‌کاری‌اش کم می‌کرد.

آخرین تماس‌تان با شهید چه زمانی بود؟

همان روز که جنگ شروع شد، زنگ زدم و با هم حرف زدیم. دیدم خیلی سرحال است. می‌گفت مگر می‌شود با اسرائیل بجنگیم و حال خوبی نداشته باشیم. همکارانش هم بعدها می‌گفتند که آن روز سیدجلال خیلی سرحال بود. همان شب همسرم به شهادت رسید، اما ایران اولین موشک‌ها را دو ساعت بعد از شروع جنگ به سوی اسرائیل و کشورهای میزبان پایگاه‌های امریکا شلیک کرده بود.

شما دو فرزند دارید. مهدی سن کمی دارد، اما محمد که سنش بیشتر است، چه واکنشی نسبت به شهادت بابا داشت و الان روحیه‌اش چطور است؟

قبلش عرض کنم که آقا جلال معتقد بود باید تا جایی که امکان دارد بماند و خدمت کند. لذا از ما نمی‌خواست که برای شهادتش دعا کنیم. هرچند خودش می‌گفت که ته دلم دوست دارم شهید شوم، ولی در عین حال اعتقاد به خدمت حداکثری داشت. بعد از جنگ ۱۲ روزه که احساس کرد شاید اتفاق‌هایی رقم بخورد، برای اینکه محمد را آماده‌تر کند گاهی از شهادت برای او می‌گفت. محمد هم پذیرفته بود. اما می‌گفت دوست دارم با هم شهید شویم. بعد از شهادت همسرم، دلتنگی واقعاً محمد را اذیت می‌کند. چون خیلی به پدرش وابسته بود. آقا جلال پر از انرژی مثبت بود و الان نبودش کاملاً احساس می‌شود. در شب‌های قدر که آقا جلال از محمد خواسته بود برای عاقبت‌بخیری همه‌مان دعا کند، محمد صدایش را ضبط کرده بود. چند وقت پیش دیدم پسرم می‌خندد. علتش را که پرسیدم گفت: فعلاً دعای عاقبت‌بخیری برای یکی از ما قبول شده و بابا عاقبت‌به‌خیر شده است.

> همسر شهید: همان روز که جنگ شروع شد، زنگ زدم و با سیدجلال حرف زدیم. خیلی سرحال بود. می‌گفت مگر می‌شود با اسرائیل بجنگیم و حال خوبی نداشته باشیم. همکارانش هم بعدها می‌گفتند که آن روز سیدجلال خیلی سرحال بود. دو ساعت بعد از شروع جنگ، ایران اولین موج موشک‌ها را به سوی سرزمین‌های اشغالی شلیک کرده بود

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۳۵

از راست به چپ

■ ۱- بازار و مسجدی در شیراز - شریک در انجام جرم - دوست ■ ۲- سوره‌ای که واجب است آن را در نماز بخوانیم - تکنوازی - خبرگزاری رسمی ایران ■ ۳- غول یخی هیمالیا - رقت قلب - پرنده‌ای کوچک‌تر از کبوتر ■ ۴- نوعی شیرینی - مراجعه به آرای عمومی - ساز تیره ■ ۵- پرده سینما - نوعی سیستم دفاعی در بازی‌های تیمی ■ ۶- بیابان - دست نخورده - صدای مهیب - شهر خرما ■ ۷- زمان مرگ - پرنده سخنگو - مجازا به معنی لهجه و طرز تکلم و گفتار هر قوم و ملت است ■ ۸- میزان سنگینی چیزی - واحد اندازه‌گیری آب رودخانه - مروارید چشم - رگ گردن که هنگام غضب برجسته می‌شود ■ ۹- دیرنشین - سرمربی پیشین آرسنال - لکنت ناگهانی زبان ■ ۱۰- بالای فرنگی - نام کشوری قدیمی در بین‌النهرین - ذره باردار - باز را خنثی می‌کند ■ ۱۱- کشور چکمه‌ای اروپا - حزبی در انگلیس ■ ۱۲- از الحان قدیمی ایرانی - کنفرانس - نفس ■ ۱۳- سازمان کشورهای عرب صادرکننده نفت - جاسوسخانه امریکا - خمیازه ■ ۱۴- آوازی است که در آخر افشاری نواخته می‌شود - لطیف - شیرینی کرمانشاه ■ ۱۵- شهری نزدیک اردبیل - سند مالکیت غیررسمی - معامله غیرنقدی

از بالا به پایین

■ ۱- یگانگی - نام همسر حضرت موسی - مقیم ■ ۲- اندک - نشاط و شادمانی - انقلابی معروف مکزیک ■ ۳- ساحل دریا - کمک کردن ■ ۴- چپاول - پول تایلند - گسترده ■ ۵- صحرایی در مصر - دشمن سخت - نویسنده آلمانی گروه محکومان ■ ۶- دانه خوشبو - جزایر دوگانه - شاعر و ادیب فرانسوی گل‌های اهریمنی - صفحه اینترنتی ■ ۷- تاریخدان - پنهان شدن برای شکار - از نام‌های پیامبر(ص) در قرآن ■ ۸- مؤسس حوزه علمیه قم - داروی کم‌خطرتر از شیمیایی ■ ۹- رقص محلی برزیلی‌ها - زندی نارفیق - مثل و شبیه ■ ۱۰- خط‌کش مهندسی - این فاکتور از پروتئین‌های موجود در گلبول قرمز است - شهر نیروگاهی مازندران - بندگی ■ ۱۱- پیک بهداشت - تن‌پوش مردانه - روزها ■ ۱۲- رنگ گیاهی - گام و قدم - شهر مقر یونسکو ■ ۱۳- مغرب - دیروقت شب - قرص روانگردان ■ ۱۴- از شهرهای خراسان رضوی - پدر ادریس نبی - از حروف صدادار ■ ۱۵- روشن و آشکار - یخ‌زده - زن پادشاه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۲			۷		۸
		۱						
		۹	۴		۳		۱	
۸	۹						۳	۲
			۳		۵			
۷	۵							۴
			۵	۶	۱			
۴					۲			
						۸	۶	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۶۳۴

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	ن	و	چ	ه	ر	ی	د	ا	م	غ	ا	ن	ی	■
۲	و	ا	ل	و	ر	■	و	ز	ا	ر	ت	ک	ش	و	ر
۳	ا	■	ا	ب	ی	ک	■	د	و	د	ی	■	ت	ر	ب
۴	د	ر	ی	ک	■	ن	ب	■	پ	ی	■	ن	ی	ک	و
۵	م	ی	ت	■	ت	ا	ر	ی	ک	■	ی	ا	■	ش	د
۶	خ	م	■	ل	ق	م	ا	ن	■	ش	ا	د	م	ا	ن
۷	د	■	ف	ن	ا	■	و	ا	ق	ف	■	م	ر	ی	■
۸	ر	ق	ت	■	ص	و	ر	■	ط	ا	ب	■	ب	ر	گ
۹	■	ر	و	ا	■	ا	د	ا	ب	■	ه	م	ا	■	ل
۱۰	ا	ه	ت	م	ا	م	■	ز	ن	ر	ا	ل	■	گ	ب
۱۱	ب	ک	■	ر	د	■	ن	ه	م	ا	ر	■	ب	و	ا
۱۲	ت	ل	ق	ی	■	ر	ه	■	ا	س	■	ر	ا	ل	ی
۱۳	ن	ی	ا	■	ب	س	ا	ک	■	ت	ن	و	ر	■	گ
۱۴	ا	س	ت	و	خ	و	د	و	س	■	ش	ک	ی	ب	ا
۱۵	■	ا	ل	ک	س	ا	ن	د	ر	ب	و	ش	ک	ی	ن